

## روشنفکر کیست؟

روشنفکری آن نوع اندیشه‌ای است که همه بدبختی‌های جامعه را از حاکمیت سیاسی می‌داند و لذا راه نجاتی جز انقلاب و سرنگونی نمی‌شناسد. این طرز فکر از عصر روشنگری اروپا و رنسانس مسیحی آغاز شد که همه بدبختی‌های جامعه را از حاکمیت سیاسی ناشی از سلطه کلیسا می‌دانست که همه شاهان اروپا هم نمایندگان کلیسا محسوب می‌شدند. و لذا مبارزه بر علیه کلیسا و مسیحیت و سلطنت توأمان روح حاکم بر روشنفکری اروپا بود که تدریجاً در سراسر جهان انتشار یافت و با مارکسیزم آمیخته شد و به اوج خود رسید و روشنفکری انقلابی پدید آمد که باعث و بانی همه انقلابات قرن بیستم در جهان بوده است از جمله باعث و بانی انقلاب ۵۷ ایران! با اینکه رهبری انقلاب ۵۷ ایران در دست یک روحانی بود ولی این روحانی حامل همه این ادعاها و باورهای روشنفکری عصر خودش بود و اصلاً به همین دلیل حمایت همه گروه‌های مبارز و انقلابی و روشنفکری را هم به دست آورد. هر چند که این ادعاهای روشنفکرانه خمینی یک بازی و مکر و خدعه دینی و توریه‌ای شرعی بود تا به قدرت برسد و رسید. خمینی یک روشنفکر قلابی و دجالی بود و خودش هم بعداً به خدعه خویش اعتراف نمود آنگاه که بر عریکه قدرت سواد شده بود.

خمینی گل سرسبد همه شعارهای روشنفکری عصر خود را گزینش نمود و در تبلیغاتش بر زبان راند و لذا توانست از چپ‌ترین تا راست‌ترین روشنفکران عصرش را مجذوب خود کند و به رهبری انقلاب برسد. او هنرپیشه‌ای قابل و دجالی نخبه و سیاستمداری ماکیاولیست و فقیه‌ی منافق و فیلسوفی دغلباز و عارفی شیطان‌صفت بود و روشنفکری جامع‌الشرایط که همه طیف‌های لیبرالیزم و سوسیالیزم را مخاطب خود ساخت و از همه دل ربود و بخصوص که مردم عامی را هم همچون دجال وعده به نان و آب و معیشت رایگان داد و مرید خود نمود. او به مدت چندماه در پاریس نقش یک روشنفکر رادیکال و انقلابی را ایفا نمود و موفق شد به رهبری انقلاب برسد و چون رسید لباس روشنفکری را از تن بدر نمود و سیمای یک تشنه قدرت و خونخوار را به نمایش گذاشت. اگر روشنفکر کسی است که همه بدبختی‌های مردم را ناشی از حاکمیت سیاسی می‌داند و راه نجاتی جز انقلاب نمی‌شناسد خمینی در قله اوج این روشنفکری قرار گرفت و انقلاب را موجب سعادت دنیوی و اخروی مردم معرفی نمود و همه را وعده به بهشت دنیا و آخرت نمود که چنین وعده‌ای از هیچ بشری در تاریخ بروز نکرده بود. و این کل راز پیروزی او در رهبریش بر انقلاب ۵۷ بود: یک فریبکاری تمام عیار و نبوغ آمیز و بی سابقه در تاریخ!

به بیانی دیگر روشنفکر انسانی است که وعده به سعادت مردم می‌دهد به شرط خیزش و انقلاب و سرنگونی نظام حاکم! از این لحاظ یکی دو قرن اخیر عصر سلطه روشنفکران بر سرنوشت جوامع مدرن بوده است یعنی عصر وعده به آرمان شهرهای زمینی به شرط انقلاب!

به همین دلیل با پیروزی انقلابات و عاقبت‌های هولناک آن در سراسر جهان، عمر تاریخی و مفید روشنفکری هم به پایان رسیده است و این پایان عمر انقلاب و آرمان‌شهر نیز هست و پایان عصر مبارزات انقلابی مردم!

به زبان دیگر روشنفکر باعث و بانی اندیشه دموکراسی یعنی حکومت مردم بر مردم است یعنی حکومت انتخابی و پارلمانی و دموکراتیک! و همه حکومت‌های دموکراتیک از نوع لیبرالی یا سوسیالیستی از پس انقلابات روشنفکری پدید آمده و ادامه یافته‌اند. در واقع دموکراسی‌های حاکم بر جهان مدرن یکسره میراث اندیشه روشنفکری در سده‌های اخیر است که بسیاری از بنیان این روشنفکری انقلابی هم جان خود را بر این آرمان نهادند و تبدیل به پیامبرانی ماندگار در تاریخ عصر جدید شدند: پیامبران دموکراسی!

هر چند که اکثر این دموکراسی‌های برجای مانده از انقلابات روشنفکری، تبدیل به نظام‌هایی ضد مردمی و سرکوبگر و خونخوارتر از نظام‌های سنتی و سلطنتی گشتند و لذا لکه ننگی بر دامن روشنفکری و مبارزات انقلابی محسوب شده‌اند و بلکه امروزه بسیاری از مردم میل رجعت به عصر سلطنت‌های کهن را یافته‌اند و از دموکراسی اظهار بیزار می‌کنند و همه آرمان‌های روشنفکری را فریبکارانه می‌خوانند و کسانی چون چه‌گوارا و شریعتی و حنیف‌نژاد و جزئی و هوشی مینه که دوره‌ای تبدیل به اساطیری زمینی شده بودند امروزه طرد و لعن شده و انسان‌های جنایتکار شناخته می‌شوند. و این تناقضی عظیم است که مشابهش در کل تاریخ سابقه ندارد.

به هر حال روشنفکران انقلابی در قرن بیستم از بهترین انسان‌های عصر خود بودند و پرستش می‌شدند هم‌طراز پیامبران سلف! پس براستی باید ماهیت روشنفکری را از نو شناخت و این شناختی از ماهیت برترین نسل تاریخ جدید جهان است که سرنوشت جوامع مدرن را زیر و رو کردند و آنچه که امروزه هست محصول تلاش‌های آنهاست. روشنفکران گروهی از بهترین و باهوش‌ترین و پاک‌ترین جوانانی بودند که برای نخستین بار سرنوشت بشر را به دست بشر رقم زدند. این واقعه‌ای بدیع و بس شگرف و مقدس است که آزادی و عدالت را که دو آرمان ذاتی بشر است به عریکه قدرت نشانده هرچند که به عاقبتی بس فجیع انجامید و ملعون عامه مردم جهان گردید.

به زبان دینی و اسلامی و به باور ما، روشنفکران آن گروهی از جوانان نخبه و پاک در جهان بودند که قیامت آخرالزمان را برپا کردند قیامتی که نام دیگری بر انقلاب است. چرا که فقط در انقلابات است که باطن اقوام و مذاهب و گروه‌های بشری رخ می‌نماید به گونه‌ای که اکثراً آن را انکار نموده و فرافکنی می‌کنند به جای تصدیق و توبه و طلب عفو و رحمت الهی! همان‌طور که امروزه عمده مردم ایران علت العلل همه بدبختی‌های امروز خود را کسانی می‌دانند که در دوره‌ای آنها را قهرمانان و منجیان خود می‌دانستند و می‌پرستیدند یعنی روشنفکران انقلابی و جان‌نثاری که خود را فدا کردند تا مردم را بیدار نموده و نجات دهند.

اگر هم حق با این گروه از مردم باشد که آن روشنفکران باعث و بانی انقلابات و بدبختی‌های حاصل از آن بودند بایستی ماهیت حماقت و فریب خوردگی خود را هم به این تقصیر اضافه کنند که هرگز چنین نمی‌کنند. گوئی که جهل و حماقت

امری پسندیده است و مترادف صداقت و ساده‌دلی می‌باشد ولی فریبکاری رهبران امری ناحق و شیطانی است. حال آنکه این دوروی سکه فریب است و ظلم! ستمگری و ستم‌بری! گوئی که ظالمیت امری بد است و مظلومیت هم امری مطلوب و قابل ترحم و پسندیده است. در حالی که بدون ظلم‌پذیری هیچ ظالمی پیدا نمی‌شود. آنچه که ظالمان و فریبکاران را وسوسه می‌کند تا مردمی را بفریبند و ملعبه قدرت خود کنند چهل و حماقت و باورهای خرافی مردم است. رذالت و شقاوتی که در بطن چهل و حماقت نهفته است باعث و بانی بدبختی‌هاست. هرگاه فرد یا ملتی باور کرد که حماقت نیز جرمی بزرگ و نابخشودنی است آنگاه نجات و بیداری وجدان آغاز شده است.

ما قبلاً نشان داده‌ایم که رگ و ریشه‌های تاریخی این روشنفکری انقلابی در جهان، خاک ایران و ایرانیان هستند از نهضت مانی و مزدک تا نهضت علویان و اسماعیلیه و فدائیان حسن صباح و تا نهضت بابیه و انقلاب مشروطه تا به امروز که آزادی و عدالت را سرلوحه شعارها و آرمان‌های خود نمودند و به کل بشریت بر روی زمین رسانیدند. یعنی سرچشمه جوشان قیامت‌های آخرالزمانی به لحاظ تاریخی نیز ایران است و از ایران است که این قیامت می‌جوشد و کل جهان را فرامی‌گیرد. یعنی مهد جوشش روشنفکری انقلابی در جهان و تاریخ بشری، همان ایران است و سلاطین فکری این قیامت تاریخی کسانی چون مانی و مزدک و خزّمه و ابومسلم خراسانی و حلاج و بابیزید بسطامی و حسن صباح و مولوی و حافظ و عطار و رابعه و طاهره قره‌الین و شریعتی هستند. همان‌طور که جنگ‌های چریکی و پارتیزانی در قرن بیستم جهان ریشه در سنت مبارزاتی مانویان و مزدکیان و اسماعیلیان و علویان و قرامطه و نهضت جنگل و مشروطه دارد که در انقلاب ۵۷ به غایت خود رسیده است. پس فهم و درک همه جانبه این انقلاب امری بس حیاتی و سرنوشت‌ساز است و عبرت از این واقعه به مثابه عبرت از کل تاریخ مبارزاتی مردم ایران و جهان است که برپاکننده قیامت آخرالزمان است.

پس در حقیقت روشنفکر حقیقی کسی است که فطرت الهی و اخلاق دینی و وجدان انسانی را تأویل به نیازهای مبرم بشر در جهان می‌کند و تبیین به عقل انسانی می‌نماید و مهم‌تر از همه در جهت تحقق این آرمان‌ها پا به میدان عملی انقلابی و ایثاری می‌گذارد و کل جامعه را مخاطب این امر می‌سازد. از این منظر روشنفکران در عصر خاتمیت، به مثابه رسولان آخرالزمانی هستند. و علاوه بر این باید دانست که همچون همه حقایق بزرگ، روشنفکری هم دارای جعل و دجالیست است که حاصل تقلید کورکورانه و منافقانه است که در عصر ما خمینی یکی از این دجالان است. خمینی فقط یک فقیه و روحانی منافق نبود بلکه روشنفکری قلابی و دجال منش بود. اینان مصداق روشنفکری ضد روشنفکری هستند که شعبه‌ای مدرن از مذهب ضد مذهب است.

روشنفکری اصیل از نوع مذهبی یا غیر مذهبی‌اش هر دو ذاتاً امری فطری و الهی و اخلاقی و عدالت‌خواه هستند. از همین رو دکتر شریعتی امثال سارتر و گوروچ را مسلمان‌تر از بسیاری آیت‌الله‌های ما می‌دانست که جز معیشت و ریاست هم و غم دیگری ندارند و از دین ظلماتی‌ترین پدیده در تاریخ را ابداع کرده‌اند و مصداق تمام عیار مذهب ضد مذهب هستند. و تنها جریانی که در عصر خاتمیت و غیبت ارزش‌های دینی و اسلامی و شیعی را احیاء کرده و زنده داشته همین

روشنفکران اصیل و عاشق و جان نثار بوده‌اند و این افتخاری بزرگ از برای ما ایرانیان است که سرچشمه جوشش تاریخی روشنفکری بوده‌ایم.

روشنفکری که در سودای حکومت و قدرت سیاسی باشد روشنفکر نیست بلکه دجال روشنفکری است. یک روشنفکر اصیل سودائی جز روشن کردن فکر مردمان ندارد. رسالت روشنفکر جز روشنفکری نیست. او پیرو مکتب اصالت معرفت است: معرفت برای معرفت! آنچه که بر آزادی و عدالت نیز ارجح است فکر روشن و معرفت انسانی است. آنچه که می‌ماند معرفت است! و معرفت بخصوص معرفت دینی دشمنی جز مذهب ضد مذهب ندارد که حاملان تاریخی‌اش ملایان هستند که سرچشمه معیشت خود را دین قرار داده‌اند.

و پس از ملایان، فلاسفه رسمی بزرگترین خصم دین و معرفت دینی هستند زیرا فقط فلسفه را مصداق عقلانیت می‌دانند و لاغیر!

کفر و لامذهبی و الحاد هرگز خصومتی با دین ندارند. دشمن دین و ایمان، شرک و مکر و نفاق و تجارت با دین است. و لذا شیطان در معرفت قرآنی هرگز بشر را به کفر و انکار حق دعوت نمی‌کند بلکه به طرزی رندانه فریبش داده و او را اندک اندک دچار شرک می‌سازد و با دین خدا ریاکار و منافق می‌کند. و روشنفکر رسالتی جز شرک و نفاق و مکر و فریب‌زدائی از دین و فطرت الهی بشر ندارد یعنی ملازددائی از دین! زیرا دین ملایان دین ابلیس است که دین عبادت‌پرستی و شریعت‌پرستی و فوت و فن پرستی دینی است یعنی روش پرستی به قصد انکار راه!

همه ارزش‌ها، معانی و حقایق ذاتی در حیات دنیا دارای اصلی است و جعلی، راستی و دروغی! دارای هویت الهی و ابلیسی! و همین دوگانگی و تناقض است که علت و راز همه ارزیابی‌ها و میزان سنجش انسان‌ها و اعمال بشر است. بنابراین آنهایی که امور جعلی و قلبی و شیطانی را دلیل انکار حقایق اصیل قرار می‌دهند پیروان شیطانند و دشمنان انسانیت! اینان وجود شیطان را حجت انکار وجود خدا قرار می‌دهند. اگر شیطان نمی‌بود ماهیت این نوع آدمیان آشکار نمی‌شد. و آنانکه به انکار حقایق می‌رسند همان مقلدین و ریاکاران و تاجرانی هستند که این حقایق را دست مایه معیشت و ریاست و سیاست قرار داده‌اند. این عاقبت روشنفکری عاریه‌ای و دین و ایمان عاریه‌ای است.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۵/۰۳